

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگزلو
۲۵ مارچ ۲۰۱۱

جنگ امپریالیستی در لیبیا

بکم

همه کسانی که سبب شناخت شکل بندی جنگ جهانی دوم را در جنون جاه طلبانه هیتلر و شخصیت امپراتور مآبانه رهبران رایش سوم دانسته اند

همه کسانی که به تئوری پردازی های جان مینارد کینز (نظریه عمومی اشتغال ؛ بهره و پول) در تعلیل حل بحران بزرگ ۱۹۲۹ استناد جسته اند.....

همه کسانی که از نبوغ روزولت در کنار افکار کینز – دکستر وایت و " طرح نو" برای عبور از افسردگی اقتصادی دهه ۳۰ سخن گفته اند.....

همه کسانی که از دخالت مفید دولت در بازار و نقش موثر برتون وودز در جریان مهار رکود پیش گفته یاد کرده اند.....

باری همه این تحلیل ها در کنار تفسیرها و استدلال های مختلف فقط به یک ضلع از حجم چند گانه و پیچیده حقیقتی اشاره می کند که در واقع بینانه ترین تبیین اقتصادی سیاسی پاسخ های خود را در راه های حل کاپیتالیستی بحران سرمایه داری پیدا می کند و پس پشت کنترل بحران عمیق ۱۹۲۹ ؛ جنگ امپریالیستی را می بینند.

مستقل از دو مولفه " تقسیم جهان " و " صدور سرمایه " - به عنوان دو رکن اصلی از ارکان پنجگانه تئوری امپریالیستی لنین که در جای خود می باید مورد توجه قرار گیرد - می خواهم برای پیش کشیدن ماهیت جنگ لیبیا به این نکته اشاره کنم که در دورانی که ساختارهای سرمایه مالی و انحصاری در کنار رو بناهای سیاسی و فرهنگی سرمایه داری از هم گسست و صور مختلف سلطه کولونیالیستی و انحصارات پرتوان اروپائی در هم شکست ؛ تبعاً شرایط جدید و مناسبی برای شکل بندی مرحله تازه تکامل اقتصادی سرمایه داری نضج بست. ازین دوران به " عصر جدید" یاد شده است و ما هجو آن را در کنار تعرض به مک کارتیسم در فیلم چاپلین دیده ایم. کم و بیش نزدیک به سه دهه ، مبلغان مزایای این برهه تاریخی، از چپ بورژوائی تا جریانات برنامه + بازار و سرمایه داری دولتی ؛ از شکوفائی پایان ناپذیر خدمات دولت رفاه موعظه سر دادند. آنان سوسیالیسم مارکس را به سود انواع گرایشات پیرامونی به میدان آمده - از جمله عقلانیت سرمایه داری ماکس ویر و راه سوم گیدنز و انبوه خلق نگری ؛ هارت و...- به عقب رانند. تلاش کمونیسم بورژوائی روسی و فروپاشی دیوار برلین در کنار پیروزی

انواع گرایش ارتجاعی در شرق اروپا- از همبستگی لخ والسا تا جنبش واسلاو هاول- به این توهم دامن زد که تاریخ با مهر لیبرال دموکراسی به پایان رسیده است و دوران انقلاب تمام شده و زمان اصلاحات ضد خشونت مثلاً حقوق بشری رنگ به رنگ (انقلاب های رنگی غرب ساخته) فرا رسیده است. جناح "چپ" این جریان ضمن بایگانی تضاد اصلی جامعه سرمایه داری (کار- سرمایه) با استناد به رشد اقتصادی سال های ۷۵-۱۹۴۵ (پس از جنگ دوم جهانی) ریش پایان بحران بزرگ را به سبیل سیاست های اقتصادی کینز و طرح نو پیوند زدند. آنان دروغ می گفتند. در بهترین حالت آنان همه واقیعت را نمی گفتند. آنان نمی خواستند بپذیرند که خروج موقت سرمایه داری از بحران بزرگ به طور مشخص به پی آمدهای جنگ دوم جهانی گره خورده بود. لطفاً با دقت توجه کنید:

یک. روزولت و طرح نو در نوامبر ۱۹۳۲ به قدرت رسیدند.

دو. نازی ها در سال ۱۹۳۳ بر آلمان مسلط شدند.

سه. برنامه کینز در سال ۱۹۳۵ منتشر شد.

چهار. از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ دولت امریکا و سایر دولت های متروپل اجرای این برنامه ها را در دستور کار خود گذاشتند: اعطای کمک های نقدی به سرمایه داران مقاطعه کار ؛ ایجاد شرکت های تعاونی ؛ برقراری محدودیت های گمرکی با هدف حمایت از صنایع داخلی ؛ سرمایه گذاری در کشورهای فرعی....

با این حال دامنه های بحران بزرگ هنوز مهار نشده بود. بی کاری و فقر به مسأله ای عمومی تبدیل شده بود.

پنج. جنگ جهانی دوم در سپتامبر ۱۹۳۹ کلید خورد و تا سال ۱۹۴۵ ادامه یافت. در این مدت میلیون ها انسان بی کار به جبهه ها گسیل شدند. بخش های گسترده ای از اروپا و آسیا منهدم شد و در نتیجه اماکن تازه ای برای عمل کرد جدید سرمایه (صدور سرمایه) مهیا گردید. دستگاه تولید دوباره فعال شد. این بار با ظرفیت های کامل. برای تأمین نیازهای جبهه.

شش. جنگ؛ از یک سو تضادهای رو به انفجار طبقاتی ناشی از بحران را مهار کرد و از سوی دیگر ثروت و قدرت را در میان دولت های پیروز تقسیم کرد. در واقع این برکت جنگ بود!! اما همین جنگ برای فروستان شکل منحوس دیگری داشت. کارخانه ها و مزارع و پل ها و جاده ها درب و داغون شد. ده ها میلیون انسان کشته و معلول شدند و انسان های بی شمای لاجرم از محل زندگی خود بیرون رفتند و سقف خانواده های فراوانی فرو ریخت. سقوط ارزش های اخلاقی و فرهنگی ناگزیر مهاجران را برای تأمین معاش وارد ساز و کارهای جدیدی کرد. تمام این انسان ها مجبور بودند زندگی و زیست ویران خود (به تعبیر الیوت: سرزمین بی پرده و بهار) را از نو شروع کنند. سرمایه داری امریکا با استفاده از اوضاع جدید در مناطق جنگی ؛ امکانات نامحدودی را برای عبور موفقیت آمیز از یک دوره جدید انباشت سرمایه در اختیار گرفت و توفیق آن را به حساب طرح نو گذاشت.

دوم.

پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ ایالات متحد در استمرار سیاست یک جانبه گرایانه نئوکان ها ؛ افغانستان و عراق را اشغال کرد. جنگ های نیابتی (وکالتی) علیه طالبان و صدام حسین هنوز نیز ادامه دارد و برای مردم فرودست این دو کشور فقر و فلاکت فزون تر آورده است. جنگ هایی که قرار بود به حاکمیت دموکراسی در افغانستان و عراق منجر شود ؛ عملاً ارتجاعی ترین دولت های منطقه را به قدرت رسانده است. دولت حامد کرزی به چنان فساد اقتصادی آلوده است که ظرف دو سه سال گذشته صدای اعتراض متحدان غربی خود را نیز در آورده است. وزیران این دولت نه فقط در ترانزیت مواد مخدر مشارکت دارند؛ بلکه کمک های مالی جهانی را به جیب زده اند ، با

طالبان و سازمان امنیت ارتش پاکستان وارد داد و ستد های مالی سیاسی و امنیتی شده اند و در مجموع افغانستان جنگ زده را به مرداب تیره ترین دوران تاریخ سیاه خود فرو برده اند.

دولت عراق نمونه یک دولت ضد دموکراتیک، دست نشانده و فاسد دیگر است که در جریان ائتلاف ناسیونالیسم ارتجاعی کرد (اتحادیه میهنی و حزب دموکرات)؛ اسلام سیاسی وابسته به ایران (جناح مالکی) و طیف های ضد انقلاب "سکولار" غربی (باند ایاد علاوی) شکل بسته است. این دولت بر آیند یک جنگ وکالتی امپریالیستی ست که در توافق با قدرت های منطقه ئی زمام امور را قبضه کرده است. این دولت در راستای اجرای سیاست های اقتصادی غرب ؛ پای ولع سیری ناپذیر شرکت های نفتی مانند اکزون موبایل ، شل ، توتال و پترولیوم را به سفره چرب و چیلی نفت مرعوب عراق گشوده است.

(در این باره بنگرید به مقاله ای مبسوط از این قلم تحت عنوان : قراگوزلو . محمد < ۱۳۸۷ > عراق در گرداب کولونیالیسم و تروریسم . دو ماه نامه اطلاعات سیاسی اقتصادی. ش: ۲۵۲-۲۵۱)

اعتراض مردم عراق- به ویژه در مناطق کردنشین- در مجموع مؤید خشم زحمت کشانی ست که از فقر و فلاکت و استبداد و ارتشا و دزدی مدیران سیاسی به جان آمده اند. شهر سلیمانیه با چند خیابان شیک و پیک و کازینو های خوش تراش برای حال کردن توریست ها و پول داران، طی ماه گذشته (مارس ۲۰۰۱) شاهد تجمع مردم خشمگینی بوده که نسبت به فقدان آب آشامیدنی ، بهداشت، کار ، نان و سایر حقوق اولی در سه راه آزادی جمع شده بودند. در جریان تعرض به این مردم گرسنه بود که عمق توحش ناسیونالیسم مرتجع کرد روشن شد و دانسته آمد که دل خوش کردن به "دولت حریم" از ابتداء نیز سرابی بیش نبوده است.

(در افزوده:

جنايات دولت ناسیونالیست کرد به یک مفهوم احزاب و اکراد ناسیونالیست وطنی را نیز در شرم ساری خاموشی فرو برده است تا آن جا که این جماعت با دنائت هر چه تمامتر از ضرورت کنار آمدن مردم با دولت ضد انقلابی حریم دفاع می کنند و برای توجیه این راهکار به غایت ارتجاعی بر " کرد بودن " دولت بارزانی تأکید می ورزند!!)

سوم

به استناد مواضع و سیاست های گذشته و حال دولت های امپریالیستی درباره موج نیمه تمام انقلاب های افریقای شمالی و خاور میانه ، واقعیت این است که فاجعه عراق به صورت دیگری در لیبیا به جریان افتاده است. امریکا و متحدانش که تا همین دو سه ماه پیش امثال بن علی و مبارک و قذافی را زیر سایه خود خنک می کردند، به محض شروع شدن جنبش توده ئی وسیع علیه دیکتاتوری و مشاهده پرچم نان و آزادی ، انقلاب مردم فرو دست را با عنوان نامفهوم "دموکراسی خواهی" کنترل کردند و با مانورهای سیاسی ، تا حدودی بر غلیان خشم مردم و رادیکالیزه شدن روند انقلاب فایق آمدند. آن چه که در رابطه با تفاوت و تمایز حوادث مصر و تونس از یک سو و عراق صدام حسین(و البته سوریه بشار اسد) و لیبیای قذافی و یکی دو کشور دیگر منطقه قابل تأمل است، در ساختار ایدئولوژیک نیروهای سرکوبگر این دولت ها نهفته است. فرماندهان عالی رتبه ارتش تونس و مصر مناسبات بسیار نزدیک و دوستانه ای با ایالات متحد و متحدانش داشتند و دارند. درست مانند فرماندهان ارشد ارتش شاه . این ارتش ها با یک دستور قاطع تسلیم می شوند و مانع از کشیده شدن اعتراض های مردمی به صف بندی های جنگی می گردند. فرماندهان ارتش شاه با وجودی که به "پاگون اعلیحضرت" سوگند وفاداری خورده بودند. اما با یک دستور قاطع از سوی امریکا و نماینده اش(ژنرال هويزر) و در برابر نخستین موج یورش مردم، دست ها را بالا بردند. اما

در عراق و لیبیا (و فردا در سوریه و عربستان) وضع به گونه دیگری بوده و هست. گارد ریاست جمهوری صدام حسین، بارها و بارها خیزش های توده ئی را با قساوت بی مانند قلع و قمع کرد. جنایتی که امروزه قذافی در بمب باران شهرهای لیبیا مرتکب می شود، بیست و دو سال پیش توسط علی شیمیائی و به دستور مستقیم شخص صدام در حلبچه انجام شد و به یک ژنوساید فجیع انجامید. قتل بیش از پنج هزار غیر نظامی بر اثر بمب باران شیمیائی در حلبچه هنوز چندان کهنه نشده است که از یادها برود. ارتش لیبیا نیز مانند گارد ریاست جمهوری صدام است. فرمانده هان مزدوری که حیات شان مستقیما به حضور قذافی در رأس قدرت وابسته است و مانند جناب سرهنگ از کنار فروش نفت لیبیا به ثروت های بادآورده ای دست یافته اند. چنین ارتشی به سادگی تسلیم نخواهد شد. برای قذافی -خلاف شاه و بن علی و مبارک- همه چیز صفر و یک است. مانند صدام. واضح است که در هم شکستن این ارتش به زمان و حضور گسترده تر مردم همه شهرهای لیبیا و تجهیز همه مردم به انواع سلاح های سبک و سنگین نیازمند است. چنین جنگی مملو از صحنه های پیروزی و شکست است. اما چه کسی است که نداند در نهایت پیروزی با مردم است. خلاف تبلیغات پوچ قذافی جنگ جاری در لیبیا، جنگ میان قبایل و عشایر نبود و نیست. اگرچه اپوزیسیون قذافی هنوز چهره روشنی از خود نشان نداده است و ما به درستی از ترکیب و هسته سازمانده نیروهای مبارز ضد قذافی اطلاع چندانی در دست نداریم و به نظر می رسد این اپوزیسیون در یک جبهه گسترده "همه با هم" تمام نیروهای ضد فاشیسم قذافی را جمع کرده است اما این نکته نیز قابل توجه است که حتا در بدبینانه ترین ارزیابی ها نیز از درون چنین اپوزیسیونی جریانی بالقوه دموکراتیک بیرون خواهد آمد.

وقتی که دیوید کامرون توافق اتحادیه اروپا را به سادگی نقض کرد و اوایل مارچ جاری برای سفر به مصر و مذاکره با اپوزیسیون لیبرال از کاترین اشتون پیشی گرفت، همه گان دریافتند که اعضای اتحادیه اروپا برای حل مشکلات ناشی از بحران اقتصادی و کسری بودجه خود هر یک در جست و جوی کسب بیش ترین منافع از قبل انقلاب های جاری افریقا و آسیا هستند. پیشدستی دولت محافظه کار فرانسه برای حمله هوائی به لیبیا در همین راستا تعریف می شود. شکی نیست که بحران اقتصادی از هژمونی امریکا در روابط بین الملل کاسته و قدرت نظامی این کشور را به تحلیل برده است. به نظر رابرت گیتس "امریکا نقشی در نیروهای ائتلافی خواهد داشت اما نه یک نقش مقدم". همین امر به سایر دولت های امپریالیستی از جمله فرانسه این امکان را می دهد که در ماجرای جنگ علیه لیبیا، امریکا را به دنبال خود بکشد. حال آن که جنگ در عراق به رهبری امریکای بوش و انگلستان تونی بلر و بدون همراهی فرانسه شیراک شروع شد.

چهارم.

لیبیا هفتمین تولید کننده نفت اوپک است. جنگ داخلی لیبیا قیمت نفت را تا حد بالای صد دلار افزایش داده است. سهم لیبیا از تولید نفت اوپک نزدیک به یک میلیون و ششصد هزار بشکه است. این خلا در بازار جهانی انرژی به سادگی پرشدنی و تحمل پذیر نیست. از سوی دیگر ایران با وجود اجرای سیاست های نئولیبرالی تعدیل اقتصادی هنوز نتوانسته است به نیازهای بازار جهانی انرژی پاسخ مطلوب بدهد. سهمیه ایران در اوپک بالغ بر چهار میلیون و پانصد هزار بشکه است. حال آن که میزان استخراج و تولید نفت ایران حداکثر ششصد تا هشتصد هزار بشکه کم تر از این سهمیه است. دلیل این امر را البته باید در فرسودگی ابزار تولید جست و جو کرد که شرح آن در این مجال نمی گنجد و گفته می شود ایران برای نوسازی وسایل تولید صنعتی خود به مبلغ نجومی هشتصد تا هزار میلیارد دلار نیازمند است. در نتیجه افزایش قیمت های داخلی و افت مصرف، دولت ایران می تواند میزان بیش تری از نفت خود را به بازارهای جهانی صادر کند. با این همه چنین نوسانی در بازار جهانی نفت لطمه های جدیدی بر

بیکر اقتصاد بحران زده غرب وارد می کند . جنگ داخلی لیبیا اگر به درازا بکشد سرنوشت نفت این کشور در هاله ای از ابهام فرو خواهد رفت . چندان مهم نیست که از حاشیه این جنگ جریانات ارتجاعی مانند القاعده رشد کنند . شکست جنبش توده ئی ضد قذافی نیز مهم نیست . عراقیزه شدن لیبیا هم فدای سر فرانسه و انگلستان و امریکا؛ مهم این است که لیبیا بتواند مانند سه چهار ماه پیش با نفت خود، به نقش اش در بازار انرژی جهانی و سرمایه بین المللی باز گردد. درجه "دموکراسی خواهی" ایاد علاوی ، نور مالکی ، جلال طالبانی، مسعود بارزانی ، برهم صالح و ... هیچ فرقی با سلف شان (صدام حسین) ندارد. جانشین آینده قذافی ، جانشینی که قرار است میراژها و فانتوم ها و تورنادوهای ناتو درجه سرهنگی او را زیر کت و شلوارش پنهان کنند ، هر که باشد تنها تفاوتش با قذافی این است که از دلقک بازی های او بی بهره خواهد ماند. تا اطلاع ثانوی حرمسرایش را با برلوسکونی تقسیم خواهد کرد ، هزینه تبلیغاتی انتخابات سارکوزی را نخواهد پرداخت و زنان بادی گاردش را به مرخصی زایمان خواهد فرستاد. اشتباه نکنید. قذافی دیوانه یا ماجراجو نیست . او همان قدر مجنون است که هیتلر و موسولینی و فرانکو و البته صدام . در بخش نخست گفتیم که در ماجرای آغاز جنگ جهانی دوم ، جنون فرضی هیتلر کم ترین جایی نداشت اصلا جنونی در کار نبود!

بعد از تحریر

حمله نظامی عربستان به بحرین و سکوت تشویق آمیز سرمایه داری غرب از این تجاوز عریان نشان می دهد که تمام هورا کشیدن های امپریالیسم برای "دموکراسی" فریبی بیش نیست که فقط ابلهان را به مسلخ تحمیق می فرستد. از قرار بحران کاپیتالیستی در افریقا و آسیا می باید با روش های امپریالیستی حل شود. اگر چپ این شرایط را نشناسد ، به آن پاسخ ندهد و در مقابلش صف نبندد باز هم از جنبش های توده ئی عقب خواهد ماند